

## مرد نجات یافته >>>



جمع کردم و پریدم و قبل از این که به پایین سقوط کنم، توانستم شاخه درخت را بگیرم. تمام توانم روی شاخه درخت افتاد و توانستم خود را روی آن قسمت ثابت نگه دارم اما هم شاخه و هم پایم هر دو شکستند. آن لحظه حس کردم خدا مرا در آغوش گرفت.»



## اعزام گروه نجات

وقت درنگ نبود. دیبا آسیب دیده بود و اگر فرصت را از دست می داد، مرگ در انتظارش بود. دیبا با یکی از اقوام شان که بازنشسته هلال احمر است، تماس گرفت و موضوع را به او اطلاع داد و او نیز از هلال احمر فیروزآباد فارس درخواست کمک کرد.

با اعلام درخواست کمک او، امدادگران هلال احمر فیروزآباد با تجهیزات کامل به سمت محلی که دیبا گرفتار شده بود، حرکت کردند. اهالی روستا هم که از حادثه باخبر شده بودند، گروهی به کف دره رفتند و از پایین و گروهی دیگر از بالا شاهد امداد رسانی به دیبا بودند که وسط دیواره کوه گرفتار شده بود.

ناصر جعفری زاده، سرپرست این عملیات می گوید: «ساعت حوالی ۲۲ بود که امدادگران هلال احمر از مسیری سخت و دشوار خود را به بالای سر دیبا رساندند و پس از برپایی کارگاه، اقدام به فرود او از ارتفاع ۵۰ متری کردند. او به سختی خود را نگه داشته بود و هر لحظه امکان وقوع حادثه ای جدید و مرگبار وجود داشت. امدادگران با توجه به وضعیت عمودی و شیب دار دیواره، او را با استفاده از سفره نجات و عملیات بالاکنشی به بالای دیواره منتقل و پس از فیکس کردن او در بکست، با کمک نیروهای محلی به پایین کوه انتقال داده و تحویل نیروهای اورژانس دادند.»

جعفری زاده با حیرت به دیبا نگاه می کرد که چطور توانسته بود خودش را به آن قسمت کوه برساند. رسیدن به آنجا جز با استفاده از تجهیزات خاص کوهنوردی ممکن نبود: «دیواره ای که مصدوم در آن گرفتار شده بود، حدود ۱۰۰ متر ارتفاع داشت و او در میانه دیواره (۵۰ متر از بالا و ۵۰ متر از پایین) قرار داشت. عملیات بسیار دشواری بود و به سختی و با خطراتی که امدادگران با آن مواجه بودند، توانستیم فرد مصدوم را به پایین منتقل کنیم. خوشبختانه عملیات نجات بدون هیچ مشکلی ساعت ۴ و ۴۰ دقیقه صبح روز ۱۴ فروردین و پس از پشت سر گذاشتن ۱۰ ساعت متوالی به پایان رسید. مصدوم، ما و همکاران مان را دست خدا می دانست که از آسمان به سمت زمین دراز شده بود تا او را از مرگ نجات دهند.»

دیبا از همدلی و همبستگی مردم روستایش شگفت زده بود و باورش نمی شد نیروهای هلال احمر در آن ساعت شب، خطری بزرگ را به جان بخزند و به نجات او بیایند. >

## مرد کوهنورد که در ارتفاع ۵۰ متری دره گرفتار شده بود به طور معجزه آسای نجات یافت

# برزخ مرگ و زندگی

بنابراین تصمیم گرفتیم ادامه دهیم. جایی که بودم، دو سوراخ وجود داشت که دستانم را در آنجا بند و خود را از آن آویزان کردم، آن هم در شرایطی که زیر پایم دره ای به عمق ۶۰ متر بود. فرصت زیادی برای فکر کردن نداشتم و پس از گذشت ۱۵ دقیقه، دستانم خسته می شد و پس از آن، سقوط و مرگم حتمی بود. نمی توانید تصور کنید چه شرایط بحرانی داشتم.»

او ادامه می دهد: «باید به طرف دیگر می پریدم. عرض جایی که پس از پرش باید روی آن فرود می آمدم، ۶۰ و طولش ۱۸۰ سانتی متر بود. با این که به عرض زیادی نیاز داشتم اما اگر خدا کمک می کرد و همه چیز درست پیش می رفت، می توانستم در همین عرض کم هم جان سالم به در ببرم. دوباره متمرکز شدم و یک آن، قدرت عجیبی در خودم احساس کردم. ارتفاعی که باید می پریدم، چهار متر بود و پریدن این میزان ارتفاع کار هر کسی نبود. نگاهی به دره زیر پایم انداختم. شرایط بسیار دشواری داشتم. دوباره روبه رویم را نگاه کردم. روی دیواره، یک بوته درخت بود و با خودم فکر کردم پس از پرش، شاخه را بگیرم تا تعادلم حفظ شود. ندایی درونی به من می گفت پیر. به این صدای مبهم اعتماد کردم. تمام قدرتم را در بدنم

مرد ۴۸ ساله در دوراهی انتخاب مانده بود؛ یا مرگ یا زندگی. زیرپایش دره ای عمیق دهان باز کرده بود و هر لحظه منتظر بود تا با سقوطش او را ببلعد. راه برگشتی نداشت.

کوله پشتی اش را با هرچه در آن داشت به ته دره پرت کرد تا بارش سبک شود و بتواند جاننش را نجات دهد. فقط ۱۰ دقیقه با مرگی فجیع فاصله داشت. اگر به سرعت دست به کار نمی شد، دستانش دیر یا زود خسته می شد و مجبور بود تکیه گاهش را رها کند که در این صورت ده ها متر به درون دره سقوط می کرد. طبق محاسباتش، باید چهار متر می پرید تا به طرف دیگر می رسید. نفسش را در سینه حبس کرد و ناگهان با پرشی بلند، خود را در میان زمین و آسمان رها کرد....

در روستای سرپل فیروزآباد فارس، همه از یحیی دیبا حرف می زدند و کار خطرناکی که انجام داده بود. اهالی در کوچه پس کوچه ها آتش روشن کرده و تا صبح و زمانی که آفتاب بالا بیاید به انتظار بازگشت او نشسته بودند. زنانی هم که در خانه بودند از شدت نگرانی دست کمی از مردان در کوچه نداشتند و پشت پنجره خانه های شان در انتظار شنیدن خبر خوبی از دیبا به سر می بردند. جایی که دیبا رفته بود، هیچ کس نمی رفت. رفتن به آنجا مساوی بود با مرگ.

## قبل از حادثه

۱۳ فروردین بود و بسیاری از خانواده ها به مراسم روز طبیعت رفته بودند. خانواده دیبا هم در خانه نبودند و برای همین او تصمیم گرفت به دل کوه بزند. او به تپش می گوید: «من از هشت سالگی دائم در طبیعت و کوه بودم و چون هفته ای چند روز به کوه می رفتم با کوهنوردی چندان غریبه نبودم. ساعت ۸ صبح، کوله پشتی ام را بستم و از روستای مان به سمت کوه حرکت کردم. ظهر به قله رسیدم و ناهار را همان جا صرف کردم. ساعت ۴ عصر بود که تصمیم گرفتم برگردم. موقع برگشت با خودم گفتم از یک راه میانبر بروم اما با مشکل مواجه شدم. کنارم یک دره بزرگ بود و حس کردم با استفاده از دیواره کوه می توانم به کف دره برسم. حدود ۴۰ متر را با مشتقت طی کردم اما در میانه راه به بن بست خوردم. نه راه پس داشتم و نه راه پیش. توان برگشتن به مسیر پشت سرم را نداشتم و

لیلا حسین زاده  
تپش



مرد کوهنورد که در ارتفاع ۵۰ متری دره، در برزخ مرگ و زندگی گرفتار شده بود با کمک امدادگران هلال احمر و استقامت خودش از مرگ نجات یافت



## محل حادثه در روز

